

جنبش اجتماعی زنان

در غرب

شیده شادلو

● واژه فمینیسم در فرهنگ ربر چنین تعریف شده است: «آیینی که طرفدار گسترش حقوق و نقش زن در جامعه است.»

سلسله مقالاتی درباره‌ی جنبش‌های اجتماعی زنان و همگرایی بین‌المللی مسائل زنان از این شماره ارائه می‌شود. موضوعات این سلسله مقالات را می‌توان به شرح زیر دسته‌بندی کرد:

تحلیلی بر جنبش اجتماعی زنان در غرب که به طور مشخص فمینیسم را از جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار می‌دهد. تحلیلی بر وضعیت زنان در بلوک شرق سابق. جنبش‌های زنان در جهان سوم، بررسی تطبیقی این سه موضوع با یکدیگر و در نهایت همگرایی این جنبش‌ها و به طور کلی طرح خواسته‌های مشترک زنان در سطح بین‌المللی، سایر موضوعات مورد بحث را تشکیل می‌دهند.

قسمت اول - تحلیلی بر جنبش اجتماعی زنان در غرب

الف) سنخ‌شناسی فمینیسم

۱- تعریف فمینیسم: انسان همواره در زندگی روزمره از واژه‌های بسیار زیادی برای ارتباط با هموعان خویش بهره می‌گیرد که می‌توان آن‌ها را - به فراخور بحث - در سه گروه ارزیابی کرد:

بسیاری از واژه‌ها به آسانی قابل درک هستند؛ بسیاری دیگر به نظر می‌رسند قابل درکند؛ تعدادی نیز برای عده کثیری از مردم، مهجور و در نزد عده‌ی قلیلی، قابلیت فهم و استعمال دارند. حال روی سخن ما با گروه دوم است: واژه‌هایی که به نظر می‌رسند قابل درکند پس مورد استفاده، نقد و ارزش‌گذاری از سوی عامه‌ی مردم قرار می‌گیرند.

واژه‌ی مورد نظر ما یعنی فمینیسم - شدیداً دچار این چالش مفهومی شده و در بسیاری مواقع مورد استفاده و ارزش‌گذاری غیرکارشناسانه واقع شده است. در اصل واژه فمینیسم^۱ در سال ۱۸۷۳ وارد زبان فرانسه شد. فرهنگ ربر این کلمه را چنین تعریف می‌کند: «آیینی که طرفدار گسترش حقوق و نقش زن در جامعه است.»^۲

می‌دانیم که تفکر از عمل جدایی‌ناپذیر است و این مفهوم نیز از زمان پیدایش در فرانسه، با فعالیت‌های متعددی به منظور افزایش و بسط حقوق و نقش زنان در جامعه همراه بوده است.

همچنین در فرهنگ سیاسی پنگوئن آمده است: «جنبش فمینیسم به لحاظ منشأ در پی حقوق سیاسی و اجتماعی برابر برای زنان در مقایسه با مردان است. پیش فرض عمده‌ی تئوریک آن که در همه‌ی شاخه‌های جنبش، مشترک است، این است که یک سنت تاریخی استثمار مردان از زنان وجود دارد که در اصل از اختلافات جنسیتی ریشه می‌گیرد و منجر به تقسیم کاری می‌شود که به عنوان مثال می‌توانیم به اعمالی برای پرورش کودک اشاره کنیم. خط مشی‌های عملی که توسط فمینیست‌ها تعقیب می‌شد، متفاوت از خط مشی‌های قانونی بوده و در راستای دسترسی برابر به امکانات و جلوگیری از تبعیض جنسی است، به عنوان مثال می‌توان به خط مشی‌های اشتغال و نرخ دستمزدها اشاره کرد و همچنین تافاضا برای ایجاد مؤسسات اجتماعی نظیر شیرخوارگاه‌ها که باعث تحول وضعیت زنان در بازار کار می‌شود و در نهایت به تقاضا برای ایجاد تبعیض مثبت منجر می‌شود. به این دلیل آشکار که فمینیست فی‌نفسه یک جنبش رفرمی است و یک دکترین برای ایجاد حکومتی جامع ندارد، هیچ حزب فمینیستی (در دنیا) وجود ندارد ولی چند گروه فشار فمینیستی با اهمیت وجود دارد.»^۳

علاوه بر تعاریف فوق، تعریف دیگری از این واژه در زیر ارائه شده است:

«فمینیسم - به مثابه‌ی یک نهضت - به مقاومت و عکس‌العمل‌های نهادین، آشکارا و فراگیری اطلاق می‌شود که زنان در مقابل تبعیض جنسی یا Sexism و نابرابری جنسیتی ناشی از نظام اجتماعی، که بر آنان اعمال می‌شود، برای احقاق حقوق انسانی خویش و برای رسیدن به خواسته‌های مشترک و مشخص ابراز می‌نمایند.»

۲- رفع ابهام تاریخی

براساس این تعریف به نظر می‌رسد هرچا سیستم اجتماعی‌ایی بوده و در آن برخورد متفاوت، ترجیحی یا تبعیض‌آمیزی نسبت به زنان اعمال شده، مقاومت‌های زنان به صورت سازمان یافته و گسترده شکل گرفته است.

اما باید توجه داشت که این امر بدیهی، از اتفاقات کمیاب است:

اولاً در طول تاریخ به اشکال مختلف و حتا متضاد اجحاف نسبت به زنان وجود داشته، ولی این‌ها همیشه به مقاومت زنان نینجامیده است و چه بسا آنان از این نظام استقبال کرده‌اند و از حفظ وضع موجود خوشایند بودند یا در صورت ناخشنودی، از عوامل این ستم‌ها آگاهی نداشتند، بنابر دیدگاه محدوده خویش، پندرسالاری را روح ازلی و حاکم دانسته و بر حقوق انسانی و اجتماعی خویش واقف نبودند.

شانیاً در صورت وجود ناراضیاتی ممکن است عکس‌العمل‌های فردی نظیر بیماری، تأثیرات خانوادگی و غیره به وجود آید، منتها تا زمانی که این عکس‌العمل در سطح اجتماع نهادینه شده، فراگیر و با خواسته‌های واضح و مشخص مطرح نشوند، تحت موضوع فمینیسم قرار نمی‌گیرند.

مورد قابل ذکر دیگر این است که باید بین جنبش‌های اجتماعی و انقلاب‌ها که زنان هم می‌توانند در آن‌ها شرکت داشته باشند و جریاناتی که زنان کل مجموعه را برای کسب حقوق و بهبود وضعیت سیاسی و اجتماعی خویش تشکیل می‌دهند، تفکیک قائل شد، این تشخیص برای دور بودن از تداخل مباحث به کار گرفته می‌شود.

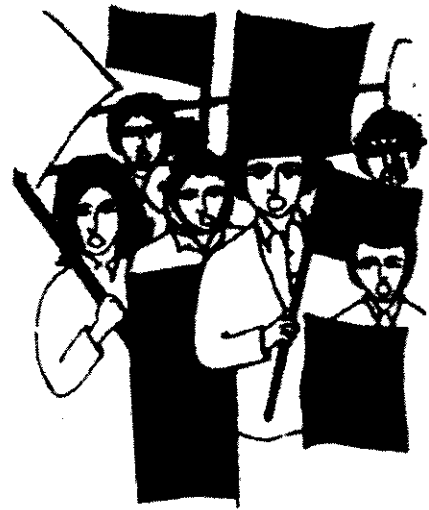
۳. تبعیض جنسی، نابرابری

جنسیتی، سنت

همچنین در تعریف قبلی، فمینیسم را با صفت نهادین و فراگیر در مقابل تبعیض جنسی و نابرابری جنسیتی قرار دادیم که به تشریح آن‌ها می‌پردازیم.

تبعیض جنسی یا نابرابری جنسی^۴ به برخورد‌های تبعیض‌آمیز یا ترجیحی جامعه نسبت به افراد برحسب جنس آنان، اطلاق می‌شود. همچنین جامعه به واسطه‌ی جنس افراد، به تزیق یک سری کلیشه‌های اخلاقی، رفتاری، فکری، روحی، ذهنی اندیشه‌ای، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به اعضای جامعه می‌پردازد.

به عبارت دیگر انسان‌ها را به دو دسته‌ی متفاوت نقش‌های معیار تقسیم‌بندی می‌کند. این تقسیم‌بندی طبیعی نیست و اگر چه به واسطه (یا به بهانه) جنس آن‌ها صورت گرفته صدرصد با جنس مربوط نیست بنابراین این نقش‌ها جنسی نیستند بلکه نقش‌های جنسیتی^۵ هستند. یعنی جامعه این کلیشه‌ها را با اعضایش تفویض کرده است. براساس این کلیشه‌هاست که نقش‌های سیاسی یا عمومی و فعالیت‌های اقتصادی درآمدزا به مردان و نقش‌های خصوصی مثل



فعالیت‌های خانگی غیر درآمدزا به زنان تفویض شده است.^۷ این تفویض نقش‌ها آن چنان پذیرفته شده و دیرپا هستند که می‌توانیم آن‌ها را سنت بنامیم. سنت مجرایبیست که نظام حاکم از کانال آن به راحتی می‌تواند به انتقال خواسته‌های خویش به توده بپردازد.

۴. سنت یا نظام پدرسالار: پیش فرض

حال باید دید اعطای نقش‌های جنسیتی چه گونه صورت می‌گیرد و هدف آن چیست؟

کانالی که به اعطای نقش‌های جنسیتی و اعمال تبعیض جنسی می‌پردازد و تمام جوامع بشری در طول تاریخ کم و بیش آن را تجربه کرده‌اند، سنت یا نظام پدرسالار است:

«پدر سالاری نظامیست که خواه آشکار و خواه نهان، تمام مکانیسم‌های نهادین و ایدئولوژیکی در دسترس خود مانند حقوق، سیاست، اقتصاد، اخلاق، علوم، پزشکی، مد، فرهنگ، آموزش و پرورش، رسانه‌های گروهی غیره را به منظور تحقق سلطه مردان بر زنان به کار می‌گیرد.»^۸

همچنین در مورد تأثیر نظام پدرسالاری بر زنان در کتاب زن در تاریخ چنین آمده است: «نظام پدرشاهی چنین ایجاب می‌کند که دختر حتی قبل از آن که پا به دنیا گذارد، سرنوشتش چنان تعیین شود که در زندگی از رشد فکری بیش‌تر بازماند و موجود مطیع بار بیاید که قواعد و ارزش‌های اجتماعی را بی‌چون و چرا بپذیرد و برتری مرد را یک امر طبیعی و مسلم به حساب آورد.»^۹

مارلین فرنج در کتاب جنگ علیه زنان می‌نویسد: «شخصاً بر این عقیده‌ام که پدرسالاری به عنوان جنگی علیه زنان شروع و توسعه یافته است. در ابتدا افراد بشر متوجه این مطلب نبودند که مردان هم نقشی در تولید و زاد و ولد دارند و مردان همیشه در حاشیه امور قرار داشتند و زن‌ها همه کارها را انجام می‌دادند... و نقشی تعیین کننده در تصمیمات گروهی داشتند. افراد بشر احتمالاً دو میلیون سالی بدین ترتیب زندگی می‌کردند، تا این که بشر اجسام پرتاب شونده را اختراع کرد و شکار

حیوانات متداول شد. با آن که عمل شکار در ابتدا به طور گروهی انجام می‌شد مردان به تدریج کنترل شکار را به عهده گرفتند... شکار نقشی به مردان در جامعه داد و اساسی برای هم بستگی میان آن‌ها شد.

... حتی در زمانی هم که تولید محصول رواج یافت و شکار به صورت وظیفه‌ای غیرا تکایی درآمد، مردان برای تقویت و تثبیت مجدد موقعیت خود، شروع به ایجاد کیش شکار کرده (زنان را از این کار به بهانه‌ی این

● پدر سالاری نظامیست که خواه آشکار و خواه نهان، تمام مکانیسم‌های نهادین و ایدئولوژیکی در دسترس خود مانند حقوق، سیاست، اقتصاد، اخلاق و غیره را به منظور تحقق سلطه‌ی مردان بر زنان به کار می‌گیرد.

که قابلیت کافی ندارند حذف کردند...) و ستایش رب‌النوع‌های مرد را شروع کردند. در این اثنا مردان در تقویت همبستگی خویش کوشیدند.

عده‌ای عقیده دارند تنها زمینه‌ای که مردان می‌توانستند همبستگی خود را حفظ کنند، مخالفت با زنان، آن هم با این هدف که چیزی را جانشین پیوند خود با مادر سازند بود - بیوندی که مردان را به کیفیت‌های زندگی بخش نظیر تغذیه، شفقت، نرمی و انعطاف‌پذیری و عشق مربوط می‌ساخت. در ساختار همبستگی مردان همیشه نوعی خشونت دیده می‌شود. در تمرین‌های مردی و مردانگی به پسران آموخته می‌شود که خصوصیتی که به زنان متصف است، به دیده‌ی تحقیر نگریسته و آن‌ها را با شقاوت، انکار خویشتن (برخلاف از خودگذشتگی)، اطاعت و احترام به مردان بالا دست جایگزین سازند. این تعلیمات که بیوندی جدا از عشق به وجود می‌آورد، وسیله‌ایست برای خوبی بالاتر، و یک هدف برتر یعنی: قدرت. در مراسم بلوغ جوانان، از پسران بویژه خواسته می‌شود مادران خود را - و همراه با آن، دنیای زن را نفی و رد کنند.

زن‌ها در حد یک طبقه هرگز ادعای مخالفت با مردان را نکرده، فاقد همبستگی زنانه بوده و پیوند خود را تنها با فرزندان خود حفظ کرده‌اند. و چون وجود خود را برای حفظ بقای گروه لازم می‌دانستند. همبستگی مردان را تهدیدی نسبت به خود احساس نمی‌کردند - بعید نیست زنان برای برگزاری چنین مراسمی پشتیبانی هم می‌کرده‌اند چون عقیده داشتند که این تمرین‌ها به تندرستی فرزندان و احساس مسئولیت مردان می‌افزاید... در مقابل در برخی از کشورها (نظیر کشورهای آفریقایی) مردان برای حفظ نسب خود، زنان

را به بردگی گرفته آن‌ها را از خانه و کاشانه‌ی خود، محیطی که زنان تمهیدات خانوادگی داشتند و به طور اشتراکی صاحب فرزندان خود بودند، جدا می‌کردند. به همین نسبت یک مرد برای انعای نسب، موظف بود از جنسیت زن محافظت کند. کم کم مردان از زن‌ها خواستند که پس از ازدواج به قبیله‌ی مرد پیوسته با این کار او را از خویشاوندان خود جدا کرده، تحت مراقبت و کنترل دودمان شوهر قرار دادند. در این جا بود که مردان شروع به بدرقتاری و تجاوز به حقوق زنان کردند. این اقدامات در دوران‌های گوناگون و در مکان‌های مختلف صورت گرفت، ولی تا حدود پنج هزار سال قبل تقریباً در همه جا گسترده شد.

زن‌ها علیه این تغییرات به مبارزه پرداختند: اسطوره و افسانه‌های مربوط به انجیل و سایر آثار قدیمی گواه مبارزه‌ی میان دو جنس مذکر و مؤنث در طی قرون متمادیست... در این مبارزه زن‌ها استقلال داخلی و تساوی حقوق را در زندگی گروهی از دست دادند. به زبان سومری کلمه‌ی آزادی معنی بارگشت به مادر است. ایده‌ی استیلا و سلطه‌جویی کم کم ذهن عده‌ی محدودی را به خود مشغول کرد، این‌ها کسانی بودند که برای حکومت کردن بر مناطق وسیع‌تر، به ابداعات و ابتکارات جدید در قالب جنگ‌های دامنه‌دار، باج و خراج گرفتن (مالیات بندی)، بردگی، اسارت، فحشا و دو جنایت جدید، خیانت و زنا‌ی محصنه متوسل شدند... فاتحان مناطق جدید، مردم شکست خورده را به اسارت گرفته و مجبور به پرداخت باج می‌کردند، و گاهی زمین‌های آن‌ها را منصرف می‌شدند. بعدها کشورها به وجود آمدند. زنان در دولت‌های اولیه مقام و موقعیتی بالا داشتند. اما این فقط در صورتی بود که از طریق سببی یا ازدواج به مردی که در هیأت حاکمه بود، مربوط بودند - جنسیت و قدرت باروری آن‌ها از آن مردان بود و به‌هیچ وجه حق تملک یا انتقال مال خود را نداشتند.

... از شروع پدرسالاری انقلاب‌های متعددی علیه حکومت حاکمه به‌وقوع پیوست، ولی نهضت برابری زن و مرد، اولین نهضتی است که به‌طور مستقیم علیه پدرسالاری به مبارزه پرداخته است...^{۱۰}

براساس این گفته می‌توان چنین ادعا کرد که نهضت زنان قدمتی به اندازه‌ی نظام پدرسالار در طول تاریخ دارد. از طرفی زن با برخاستن علیه سلطه‌گری و نفی سلطه‌پذیری، نقش دوگانه‌ای را ایفاء می‌کند. در این صورت که ضمن آزاد کردن خویش از سلطه، هرگونه سلطه را نیز نفی می‌کند.^{۱۱}

۵. اصول فمینیسم در مقابل اصول پدرسالاری

با توجه به این چنین پیش زمینه‌هایی می‌توان فمینیسم را در قالب یک نهضت و خط‌مشی فلسفی و فکری با اغراض سیاسی و اجتماعی خاص، با برنامه و اصول ویژه تصور کرد که شعار خود را بر پایه‌ی این اصول بنا نهاده است:

● فمینیسم چه در قالب جنبش و چه در قالب نظریه، به طور واحد و با یک گونه زاویه دید به مسائل نمی‌نگرد بلکه با توجه به شرایط خاص اجتماعی دچار انشعابات مختلف شده است.

- ۱- اصالت دادن به انسانیت افراد و انکار نقش جنس.
- ۲- استقلال زنان و عدم وابستگی و تابعیت از مردان.
- ۳- نفی هر گونه نقشی از زنان و انکار وجود جنسی به‌عنوان جنس دوم.
- ۴- انکار هر گونه تفسیر مردانه از مسائل زنان و ارائه دیدگاه‌های جدید براساس بینش برابری زن و مرد.
- ۵- شخصیت‌گرایی و اعتقاد به کرامت و شخصیت فردی براساس تفسیر جدید خودشان.^{۱۲}

۶. دو زاویه دید نظریه‌ی فمینیستی نسبت به مسائل زنان

در حقیقت نظریه‌ی فمینیستی از دو زاویه به مسائل زنان می‌نگرد:

- ۱- نگرش آسیب‌شناسانه به مسائل زنان در طول تاریخ، ضمن این آسیب‌شناسی بسیاری از نظریه‌های فمینیستی شکل می‌گیرد که مهم‌ترین آن نظریات تفاوت، نسا‌برابری و ستمگری‌ست که در روند آن فمینیست‌های مارکسیست و فمینیست‌های لیبرال، نگرش آسیب‌شناسانه خود را از زنان بیان می‌کنند. هسته مرکزی این آسیب‌شناسی نظام پدرشاهی و زنده‌های حاصل از آن است.
- ۲- نگرش راه حل‌طلبانه که مبتنی بر ارائه‌ی طریق فمینیست‌های مارکسیست و لیبرال، و رادیکال و سوسیالیست برای رهایی زن از قیود پدرشاهی است.^{۱۳}

۷. تحول مفهوم پدرسالاری از خانه به حکومت، تفکیک حوزه‌ها، قدرت، مشارکت سیاسی، تواناسازی

برمبنای الگوی پدرسالاری وابستگی زنان نسبت به مردان در قرن اخیر به وابستگی زنان نسبت به حکومت تغییر یافته است.

حقیقت چیست؟ آیا سیاست قلمروی‌ست که عمدتاً مختص مردان است و وابستگی زنان فقط تغییر شکل یافته است و یا این که توزیع و تقسیم در قدرت سیاسی روی داده و قدرت سیاسی که تا کمی پیش منحصرأ در دست مردان متمرکز بود، کمابیش تا اندازه‌ای تقسیم شده است؟^{۱۴}

براساس مفهوم نوین پدرسالاری، همان‌طور که در

قبل رییس، پدر خانواده بود، اکنون نیز نقش ریاست از طریق سیستم پدر شاهی اعمال می‌شود. بنابراین ما در حوزه‌ی ریاست و سیاست با یک سری الفاظ و مفاهیم مردانه مواجه می‌شویم و این در حقیقت، سرآغاز تفکیک حوزه‌ی سیاسی از غیرسیاسی‌ست. حوزه‌ی سیاسی برای مردان و حوزه‌ی غیرسیاسی یا خانه برای زنان دو قلمروی که اولی برای اجرای امور عمومی و دومی برای گذران امور خصوصی تعبیه شده‌اند.

همچنین در تشریح حوزه‌ی عمومی و خصوصی اظهار می‌دارد: «بسط واژه سیاست‌ها به صورتی که مترادف با حوزه‌ی عمومی زندگی در نظر گرفته شود را نیابستی دست کم بگیریم. لذا مطالعات زنان نیز به عنوان یک رشته غیرسنستی آکادمیک به همین ترتیب به روش سیاسی، مفهوم سازی شده است...»

سیاست‌ها به حوزه عمومی زندگی بشر محدود شده و به عنوان عرصه فعالیت مردانه تلقی می‌شوند؛ در

بندگان از روی طبیعت محکوم به اسارت هستند و به هیچ وجه سزاوار شرکت در کارهای عمومی نیستند.^{۱۶} دورکهایم نیز با دیدی جامعه‌شناسانه به ذکر خصوصیت ضد اجتماعی زنان در مقابل روحیه‌ی اجتماعی مردان می‌پردازد:

«مرد تقریباً به‌طور کامل محصول جامعه است. حال آن که زن به میزانی بیش‌تر محصول طبیعت است... سلیقه‌ها، آرزوها و خلق و خوی مرد تا حد زیادی منشأ جمعی دارد... بنابراین نیازهای مرد کاملاً متفاوت از نیازهای زن است... به سخن دیگر زنان و مردان هویت، سلیقه و تمایلات متفاوتی دارند، زیرا زنان کم‌تر از مردان اجتماعی شده‌اند و بیش‌تر از مردان به طبیعت نزدیک هستند.^{۱۷}»

به علاوه ایدئولوژی‌های سیاسی چه چپ چه راست، سعی به تفکیک عمومی از خصوصی داشتند و در بخش عمومی تقدم را به مردان داده و زنان را به



بخش خصوصی رانده‌اند. آن‌ها نشان داده‌اند که این تمایز و تفکیک سیاسی بوده و القای رابطه‌ای اساساً استثمار و وابستگی زنان به مردان را دنبال می‌کرده است.^{۱۸}

بنابراین در مورد ارتباط حوزه‌ی عمومی و سیاست می‌توان گفت اولاً اختصاص حوزه‌ی عمومی به مردان براساس سیاستی از پیش تعیین شده که ریشه در تاریخ دارد، صورت گرفته؛ ثانیاً مفهوم سیاست‌ها به طور کلی مبین اعمال قدرت در حوزه‌ی عمومی‌ست: «مطابق این دیدگاه مداخله‌ی شخصی و گروهی در ساختارهای نهادینه شده حکومت، مثل پارلمان‌ها یا کنگره‌ها، احزاب، مبارزات انتخاباتی و رأی‌گیری و همچنین اعمال کنترل و نفوذ در داخل این نهادها، ماهیت فعالیت سیاسی را تشکیل می‌دهد. به‌جز چند مورد استثنا در سراسر جهان، حوزه‌ی عمومی سیاسی برای قرون متمادی به وسیله مردان

مقابل حوزه شخصی و خصوصی برای زنان در نظر گرفته شده است. حوزه‌ی خصوصی نوعاً شامل نهاد خانواده و روابط بین شخصی فی‌مابین دوستان و آشنایان می‌شود. اگر چه ممکن است گاهی همسایگان یا واحدهای دیگر در سطح اجتماعی محلی را در برگیرد در داخل این حوزه، سیاست وجود ندارد. از این رو، نقش زنان در اغلب جوامع به این صورت تعریف و محدود به حوزه‌ی خصوصی شده است لذا فعالیت زنان ضرورتاً غیرسیاسی پنداشته می‌شود.^{۱۵}»

حال در رابطه با این تفکیک و تقسیم حوزه‌ها، در واقع رانده شدن زنان از حوزه‌ی عمومی به حوزه‌ی خصوصی از دیرباز توجهات بسیاری از سوی متفکران و ایدئولوگ‌های سیاسی یا اجتماعی عرضه شده است. در این‌باره ارسطو به عنوان یکی از پیشگامان کلاسیک این جریان فکری می‌گوید: «طبیعت از آن جا که از آفریدن مرد ناتوان است زن را می‌آفریند. زنان و

در دهه‌های اخیر همراه با موج جنبش زنان، ارزیابی مجدد از بسیاری نهادها و مفاهیمی که مردان ابداع کردند، از جمله سیاست صورت گرفت. فمینیست‌های تندرو پیشگام این بررسی بودند و ایده‌های جدیدی را درباره سیاست‌ها در داخل جنبش وسیع‌تر زنان القا می‌کردند. یکی از این پیشگامان **کیت میلِت** است. وی در اثرش به نام سیاست‌های کلاسیک جنسی،^{۲۰} سیاست‌ها را از فعالیتی که در داخل ساختارهای نهادینه شده حکومت به وقوع می‌پیوندد به روابطی متکی بر قدرت که به موجب آن گروه یا فردی توسط دیگری کنترل می‌شود، تغییر داده است.

فمینیست‌های رادیکال دیگر به نظریاتی که در آن‌ها حیطه‌ی سیاسی مشخص و ممتازی (برای مردان) وجود دارد حمله می‌کنند و ادعا می‌کنند که مسئله شخصی یک مسئله سیاسی است... چرا که روابط فیما بین زنان و مردان، روابط قدرت را نهادینه کرده است.

حال قبل از ورود به مبحث قدرت و مشارکت سیاسی ذکر این نکته خالی از فایده نیست که: فمینیست‌های رادیکال زمینه مناسبی برای تحلیل سیاسی به وجود آورده‌اند. بنابراین چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که نهادها (قلمرو) شخصی چون خانه‌داری، بچه‌داری، عشق، ازدواج، جلوگیری از بارداری، اعمال جنسی چون فحشا، ایفای نقش جنسی و... عمیقاً دارای اهمیت سیاسی هستند.^{۲۱} بنابراین فمینیست‌های رادیکال اولاً سیاست را به حوزه‌ی خصوصی می‌کشاند. ثانیاً زنان را به حوزه‌ی خصوصی محدود ندانسته و حوزه‌ی سیاسی را نیز محدود به مردان تلقی نمی‌کنند و زنان را نیز مستحق فعالیت سیاسی (به معنای مصطلح) می‌دانند. پس این دو حوزه را کاملاً ادغام‌پذیر می‌انگارند تا تفکیک‌پذیر.

به‌رحال فمینیسم به شدت درگیر مفهوم قدرت و سیاست است. گرچه تعبیری که فمینیسم از این دو مقوله دارد با معانی و کاربردهای متداول آن‌ها تفاوتی بنیادین دارد. به‌نظر فمینیست‌ها مردان قدرت را توانایی تحت نفوذ قرار دادن و تسلط پیدا کردن، و زنان آن را به عنوان ابزار قدرتمند شدن خودشان تلقی می‌کنند. بنابراین قدرت برای زنان جنبه‌ی تعارضی کم‌تری داشته و بیش‌تر به منظور هماهنگی به کار می‌برند و همانند مردان به قدرت به عنوان ابزاری برای تعارض نمی‌نگرند. فمینیسم ادعا می‌کند که زنان و مردان مفهوم متفاوتی از قدرت و استفاده از قدرت در ذهن دارند.^{۲۲}

«زنان از آن جایی که برای مقابله با ضعف‌های ناشی از تحمیل نقش‌های جنسیتی نیاز به توانمند شدن دارند ناگزیر از به‌کارگیری قدرت و مشارکت سیاسی هستند. البته نه مشارکت تشریفاتی چرا که اگر توانمندسازی را تدارک و تسلط بیش‌تر منابع و منافع برای زنان» بدانیم،^{۲۳} مشارکت سیاسی به عنوان یکی از ابزارهای آن هدف، تصویری جدای از یک سلسله

اعمال مقرر و از پیش تعیین شده و ساختگی خواهد داشت چرا که به مفهوم واقعی به «حق فعالیت آزاد اعضای جامعه در انتخاب حکام و تعیین سیاست‌ها و قوانین و تصمیم‌گیری‌های موثر زندگی جمعی به‌طور مستمر اطلاق می‌شود که از طریق جنبش و تجمع و سازماندهی و عمل سیاسی، براساس رقابت آزاد افکار و اندیشه‌ها صورت می‌گیرد.

... مفهوم مشارکت سیاسی در برابر بی تفاوتی، ناآگاهی، کناره‌گیری و بی‌علاقگی نسبت به زندگی سیاسی به کار برده می‌شود.

... خودجوش است نه برانگیخته و بسیج شده.^{۲۴}

براساس این نوع نگرش به مشارکت سیاسی، فمینیسم هدف توانمند سازی را برای زنان دنبال می‌کند. «مرکز تعریف فمینیست از سیاست‌ها مفهوم توانمندسازی قرار دارد. فمینیست این گونه برداشت می‌کند که توانمندسازی به معنی پروسه‌ای است که افرادی که تحت ستم واقع شده‌اند، از طریق مشارکت با دیگران در توسعه‌ی فعالیت‌ها و ساختارهایی که مردم مجاز به مداخله‌ی فزاینده در مسائلی هستند که تأثیر مستقیمی بر آن‌ها دارند، بر زندگی خود کنترل نسبی به‌دست می‌آورند. در این زمینه مردم به‌گونه‌ای توانمند می‌شوند که به‌طور مؤثر بر خودشان حکومت می‌کنند. این پروسه مستلزم کاربرد قدرت است، اما نه قدرت بر دیگران یا قدرت به اندازه‌ی تسلط که به‌طور سنتی مورد نظر است، بلکه قدرت تحت عنوان قدرت نسبت به یا قدرت به عنوان پتانسیلی (عکس‌العملی) که به‌واسطه‌ی عدم اعطای حقوق مدنی به‌وجود آمده است، طوری که آنان (زنان) با مشارکت در جنبش به منظور تحول اجتماعی، قصد شکل دادن به ظرفیت و ساختار وجودی خویش دارند... به‌رحال مسئله‌ی کوشش‌های زنان برای کسب قدرت در داخل ساختارهای مجاز سیاسی بسیار مهم است و یکی از استراتژی‌های توانمندسازی محسوب می‌شود.»^{۲۵}

نهایتاً در مورد استفاده‌ی متفاوت زنان از قدرت و مشارکت سیاسی به عنوان روشی برای توانمند شدن زنان می‌توانیم به عنوان مثال به شیوه‌های رهبری زنان از زبان **ویولتا چامورو** - رییس‌جمهور نیکاراگوآ - اشاره کنیم: «زنان در رهبری از روش‌های مسالمت‌آمیز برقراری روابط دوستانه و توجه استفاده می‌کنند زیرا در خانواده نیز نقش تحکیم روابط اعضای خانواده را برعهده دارند، در حالی که مردان معمولاً از طریق اعمال قدرت و ارباب‌رهبیری می‌کنند. وقتی زنان وارد عرصه‌ی تجارت یا سیاست می‌شوند، این ارزش‌های اخلاقی را که در خانه به‌کار گرفته‌اند، با خود به آن عرصه‌ها می‌کشاند. این ارزش‌ها نتایج خوبی را به بار آورده‌اند، حتی به جرأت می‌توانم بگویم که عملکرد آنان بسیار سودمندتر از روش‌های سنتی مردان با اعمال رهبری بوده است... فکر می‌کنم زمان آن رسیده که رهبران مرد رهبران زن را به مثابه‌ی الگوهای جدید کاری بنگرند. آن‌گاه متوجه خواهند شد که اقتناع‌ناپذیری به دست خواهد داد تا تقابل و بالاخره این واقعیت را درخواهند یافت که هنگام ارتباط با سایر

ملل جهان روش‌های مسالمت‌آمیز باعث اتحاد مردم می‌شود و در نتیجه همه می‌توانند در کنار هم به مصلحت جمع عمل کنند.»^{۲۶}

با این تعاریف مشارکت اجتماعی هدفی نیست که به آسانی برای زنان حاصل شود. چه بسا زنان در جامعه به لحاظ حقوقی مانعی برای مشارکت اجتماعی نداشته باشند (تساوی قانونی یا دو زوره حاکم باشد) ولی در عالم واقع تبعیض جنسیتی بر آنان اعمال شود. (به این موقعیت عملی نیز دوفاکتو گویند.)

بنابراین رفع موانع حقوقی و نوسازی اجتماعی تدریجی، ضرورتاً موجب گسترش مشارکت زنان در زندگی سیاسی نمی‌شود... این واقعیت موجب رواج برخی نظریات در خصوص حدود توانایی مشارکت زنان در زندگی سیاسی شده است، مبنی بر این که طبع زنان با سیاست به معنی قدرت و خشونت، الفتی ندارد. در واقع در نگرش‌های لیبرالی نسبت به مشارکت زنان در زندگی سیاسی تأکید می‌شود که زنان باید خودشان را با واقعیت زندگی سیاسی سازش دهند و خصال مردانه‌ی لازم را کسب کنند از سوی دیگر در نظریات سوسیالیستی و فمینیستی ضمن پذیرش عدم الفت طبع زنان با واقعیت قدرت، به معنای رایج در جوامع سرمایه‌داری صنعتی تأکید می‌شود که راه حل نه تغییر در خصلت زنان، بلکه در ساخت قدرت و مالکیت است. دولت و سیاست پدیده‌ای مردسالارانه است و تنها با تغییر در ساخت قدرت می‌توان زنان را از لحاظ سیاسی فعال ساخت...»^{۲۷}

۸. فمینیسم به مثابه‌ی فلسفه‌ی سیاسی

فمینیسم فلسفه‌ای سیاسی است. به یک معنا فمینیسم همواره وجود داشته است. یعنی از زمانی که زنان تحت تابعیت قرار گرفته‌اند در برابر این تابعیت مقاومت کرده‌اند. مقاومت آن‌ها گاه جمعی و آگاهانه و گاه منفرد و نیمه آگاهانه، برای گریز از نقش‌های تحمیلی از سوی جامعه صورت گرفته است... با این همه و علی‌رغم قدمت و تداوم مقاومت زنان، تنها در طول ۲۰۰-۳۰۰ سال اخیر یک جنبش وسیع و قابل ملاحظه فمینیستی به صورت متشکل پدید آمده و برای مبارزه با ستم ویژه زنان تلاش کرده است: ۲۸ با توجه به چنین تبیینی که آلیسون جگر ارائه می‌دهد، می‌توانیم به تلفیقی از فمینیسم دست یابیم، پدیده‌ای که هم به عنوان یک فلسفه‌ی سیاسی و هم به عنوان یک جنبش قابل بررسی است به این معنا که مقاومت‌های فمینیستی برای پویایی و پایایی، ناگزیر از پردازش نظریه و فلسفه‌های درخور بوده‌اند. فمینیسم به عنوان یک نظریه در ابتدا از مفاهیم سیاسی کلاسیک به اقتضای شرایط هر عصری که در آن قرار دارد، به صورت مصالح اولیه‌ی کار خویش بهره می‌گیرد. و در جریان تکاملی خود هر جا دچار تحول اهداف شده، دست به تحول مفاهیم می‌زند.

فمینیسم در جریان بسط و گسترش تفسیرهای خود از آرمان‌هایی همچون حقوق و برابری، آزادی و رفع ستم بهره گرفته و بدین ترتیب درگیر فلسفه‌ی

سیاسی می‌شود. فلاسفه‌ی آکادمیک به علت تربیت سنتی خود ضمن کوشش برای مشروعیت بخشیدن به فلسفه‌ی فمینیسم، مفاهیم آن را با اصطلاحات قدیمی‌تر و آشنا تر مورد بحث قرار دادند. در مقابل در بحث‌های بنیادین فمینیسم‌های غیر آکادمیک مفاهیمی چون ستم و آزادی مطرح شد.

به لحاظ تاریخی همزمان با جریان‌های اعطای حقوق مدنی در اروپا، آنان انتظار شمول این حقوق به حیظه زنان را داشتند.

این حقوق ابتدا به قشر خاصی از مردان و سپس به کل مردان اعطا شد، زنان نیز تقاضای برخورداری از این حقوق را داشتند ولی به تقاضای آنان جامعه‌ی عمل پوشیده نشد. بنابراین حقوق از اولین تقاضاهای فمینیستی‌ست. در این جریان برابری انسان‌ها یعنی زنان و مردان در بهره‌وری از مواهب اجتماعی و شهروندی و همچنین در نزد قانون، مورد توجه قرار گرفت. مصداق عینی این ادعا اعلامیه حقوق شهروندی و مرد است که در قرن هجدهم در فرانسه تدوین شد. همان طور که از نام اعلامیه بر می‌آید، این حقوق شامل زنان نمی‌شود. بنابراین زنان به عنوان شهروند کامل محسوب نمی‌شدند، گرچه در مسئولیت‌های اجتماعی و در زمانی که نیاز به زنان داشتند، شهروند ۲۹ به حساب می‌آمدند.

همچنین از عدالت نیز مفهوم نابرابری استنباط می‌شد. این مفهوم که ریشه در تفکر فلاسفه‌ی غربی دارد به معنای «حفظ نابرابری‌های موجود در جامعه و رفتار نابرابر با افراد نابرابر» است... ارسطو نخستین متفکری بود که عدالت را حفظ نابرابری‌های افراد و نتایج نابرابری‌ها تلقی کرد.^{۳۰}

فمینیسم علیه عدالت کلاسیک مبارزه می‌کند و خواهان حق برابری مدنی می‌باشد. فمینیسم از قرن ۱۸ که در نتیجه جنبش‌های مردمی، تصور رادیکال عدالت شکل می‌گیرد، خواهان برابری انسان‌ها صرف‌نظر از طبقه، نژاد، جنس و رنگ می‌گردد.

(در مباحث جنسیتی کنونی عدالت یا equity به مهار شرایط اجتماعی برای دسترسی و تسلط زن و مرد بر منابع اطلاق می‌شود.^{۳۱} همچنین از برابری یا equality نیز چنین معنایی در برابر معنی کلاسیک آن قرار می‌گیرد یعنی رهایی افراد از استثمار و حق برابر آن‌ها به منظور استفاده از نعمت‌های مادی و معنوی موجود در جامعه مطابق کارانجام شده که مهم‌ترین جنبه‌های آن عبارتند از: حق شرکت در حکومت، حق برابر افراد در کار، استراحت، فرهنگ، تعلیم و تربیت، بیمه‌های اجتماعی و برابری افراد به لحاظ ملیت، جنس، نژاد، مذهب.^{۳۲}

به‌رحال اگر چه در نتیجه‌ی مبارزات فمینیستی زنان توانستند به این گونه خواسته‌های خود حداقل به لحاظ حقوقی مدنی جامعه عمل ببوشانند ولی همواره ناگزیر به تحمل یک رشته اعمال تبعیض‌آمیز اجتماعی یا خانوادگی بودند. فمینیسم این اعمال تبعیض‌آمیز و جبر اجتماعی را به ستم تعبیر می‌کند و رهایی از آن را به آزادی، ستم و آزادی دو مفهوم دیگری بودند که فمینیسم سعی در تبیین آن‌ها را دارد. پس ابتدا سئوالاتی را در مورد ستم و مشتقات آن مطرح می‌کند:

● در دهه‌های اخیر همراه با موج جنبش زنان، ارزیابی مجدد بسیاری نهادها و مفاهیمی که مردان ابداع کردند، از جمله سیاست آغاز شد.



«ماهیت دقیق ستم ویژه زنان چیست؟ آیا ماهیت این ستم در گروه‌های مختلف زنان با هم تفاوت دارد؟ آیا زن منفرد می‌تواند از دامنه ستم بگریزد؟ اگر زنان مورد ستم قرار می‌گیرند، ستمگران بر آن‌ها کیستند؟ آیا ممکن است کسی ستمگری بی‌خبر و بی‌منظور باشد؟ آیا ممکن است که ستمگران خود مورد ستم واقع شوند؟ آیا ممکن است که عضوی از گروه ستمگر در شرایطی که چنین گروهی باقی است بتواند از ستم بر زنان خودداری کند؟ فمینیست‌های معاصر پاسخ‌های مختلفی به هر یک از پرسش‌ها داده‌اند و از مقولات سنتی و غیرسنتی برای توصیف و ارزیابی تجربیات زنان بهره گرفته‌اند. خواسته‌ها و شمارهای آنان ممکن است گاه ناآشنا و غیرسیاسی به نظر آید. فمینیست‌ها در طلب کنترل بر بدن خود، پایان دادن به شیء انگاری جنسی و حقوق مربوط به تولید مثل هستند. آن‌ها گاه ادعا می‌کنند امر تشخیص، سیاسی است. آن‌ها با طرح موضوعات تازه، فلسفه‌ی سیاسی را محور توجه خود قرار می‌دهند و به جای آن که پاسخ‌های جدیدی برای مسائل قدیمی پیدا کنند، نشان می‌دهند که

چگونه خوداین مسائل با سطحی نگری و ساده‌انگاری درک شده‌اند.

... بنابراین موانعی که زمانی جزو ضروریات طبیعی فرض می‌شد، اینک از نمادهای ستمگری محسوب می‌شود. در عین حال، از آن جا که عرصه‌ی آزادی بشر دائماً در حال توسعه است، اصولاً آزادی موقعیتی کاملاً دست نیافتنی نیست، بلکه روند ناپودی اشکال ستمگری‌ست تا زمانی که این اشکال وجود دارند.

... به‌طور کلی با طرح مفهوم ستم در جهان بینی فمینیست‌ها دست کم دو گروه با منافع متضاد مشخص می‌شوند: گروه ستمگران و گروه ستمکشان. به علاوه این جهان بینی به وضوح نشان می‌دهد که دستیابی به آزادی از طریق مباحث منطقی میسر نیست و تنها می‌تواند نتیجه‌ی یک مبارزه‌ی سیاسی باشد. تأکید بر روند مبارزه، به جای پافشاری بر اهداف آن، موجب می‌شود که وسوسه‌های خیال پردازانه و آرمان شهری غالب نشود و همواره به یاد داشته باشیم که درک ما از مضمون آزادی باید مورد تجدید نظر دائمی قرار گیرد.^{۳۳}

این تجدید نظر مبین نسبییت اهداف یا مفاهیم مورد بحث در فلسفه فمینیسم می‌باشد. تحول مفاهیمی که نسبییت را در پی دارد، صددرصد منتج از تحول شرایطی است که زنان در آن به سر می‌برند. این شرایط به لحاظ تاریخی دارای سه نقطه‌ی عطف یا سه جریان پی‌درپی است. به اقتضای این شرایط، آزادی زنان را نیز می‌توانیم در سه طیف بررسی کنیم:

موج اول آزادی زنان: آزادی زن در درون خانواده طوری که بتواند آزادانه وظایف ابتدایی خویش را شامل خانه‌داری و در نوع پیشرفته‌تر، شرکت در امور خیریه انجام دهد.

موج دوم آزادی زنان: آزادی در انتخاب شدن و انتخاب کردن در عرصه‌ی سیاسی و نیز داشتن امکانات شغلی برابر با مردان.

موج سوم آزادی زنان: پیچیده شدن روابط اجتماعی در اثر پیشرفت ارتباطات، این شرایط زندگی وجود موانع (اعم از سنتی، قانونی، اجتماعی و...) برای فعالیت اجتماعی را بر سر راه انسان‌ها از جمله زنان، کم‌رنگ و از حیز انتفاع ساقط می‌داند و نقش‌های جنسیتی را مردود می‌شمارد، به برخورد ترجیحی و قسعی نهاده نمی‌شود. همچنین خط مشی‌های شبیه‌گرایانه در جامعه اتخاذ می‌شود...^{۳۴} در مقاله‌ی حاضر به بررسی جریان‌های مبارزاتی زنان در موج دوم می‌پردازیم.

۹. فمینیسم به مثابه‌ی نهضت سیاسی - اجتماعی

با توجه به چنین پشتوانه نظریه‌پردازی و مفهوم‌سازی، فمینیسم بهتر می‌تواند در شکل یک جنبش سیاسی - اجتماعی عرض اندام نماید. بنابراین در سراسر این نوشتار غالباً به فمینیسم به مثابه‌ی نهضت سیاسی - اجتماعی نگریسته شده که البته از فلسفه‌ی سیاسی بهره گرفته است. این انتخاب هم به منظور تجدید موضوع بحث و هم به جهت بررسی تاریخی علت پیدایی آن، ضروری به نظر می‌رسد. بنابراین ابتدا مجبوریم که شمای کلی از نهضت‌ها

را ارائه داده، سپس به فمینیسم تسری دهیم. (هر چند در مباحث بعدی به خصوص در بررسی علت نظری پیدایی فمینیسم به صورت عمیق‌تری بدان خواهیم پرداخت.)

به طور کلی جنبش‌ها در یک نوع تقسیم‌بندی به دو جهت‌گرایش دارند:

۱- معطوف به هنجار (Norm oriented)
این نوع جنبش در پی تحولات سطحی و تغییر قوانین است.

۲- معطوف به ارزش (value oriented)
که انواع جنبش‌های اجتماعی را در بر می‌گیرد و همه جنبش‌هایی را شامل می‌شود که در انتظار مدینه فاضله و منجی هستند.

تقسیم‌بندی دیگر جنبش‌ها عبارتند از ۱- تدافعی ۲- تهاجمی^{۳۵} نوع اول دارای دستگاه فکری و ایدئولوژی^{۳۶} نیست.

فمینیسم زمانی که به‌طور نهادینه از قرن ۱۸-۱۷ شروع به خودنمایی کرد بیش‌تر در پی تغییر نگرش قوانین یا اعلامیه‌های حقوق بشر نسبت به زن بود وقتی کم و بیش موفق به این تغییر نگرش شد، واقعیات یعنی جامعه را سوای از قوانین و تحت تأثیر یک سلسله ارزش‌های مرد سالارانه یافت که سعی داشت با آنان نیز به نوعی مقابله کند. از آن جا که این ارزش‌ها در همه بخش‌های جامعه پراکنده و جاری هستند بنابراین فمینیسم تمام جنبه‌های زندگی را در بر می‌گیرد، بنابراین فمینیسم (علاوه بر جنبه‌های علمی آن) دارای بار عاطفی نیرومندی می‌شود که البته از نظر عده‌ای تحقیرآمیز و از نظر برخی دیگر غرورآفرین محسوب می‌شود.

به علاوه فمینیسم زمانی که به دفاع از اصول خود بر آمد یا تقاضاهایی را مطرح ساخت، در ابتدا دارای اصول فکری منسجمی نبود چرا که بدان نیاز نداشت ولی به تدریج که علاوه بر دفاع از مقاصد خود، به تهاجم ارزش‌های مرد سالار پرداخت و ساختار قدرت یا مالکیت را در جامعه زیر سؤال برد، دستگاه فکری و ایدئولوژی مستحکمی را بنا کرد. دستگاه فکری‌ای که پشوتانه یک مبارزه باشد: «زنان مبارزه می‌کنند تا با ایشان همچون شهروندان برخوردار از حقوق کامل رفتار شود.»^{۳۷}

این جنبش وقتی به معنای واقعی کلمه ظاهر می‌شود که خودجوش، رقابت‌آمیز، گروهی، سازمان یافته، مبتنی بر ایدئولوژی مناسب و خاص جنبش زنان باشد.^{۳۸}

همچنین **نگوین تی دی** - زن مبارز ویشامی - در این رابطه معتقد است: «... آنچه که من به عنوان تجربه زندگی خود می‌توانم به شما منتقل کنم این است که اگر خواهان من آرزوی رهایی و برابری حقوق را دارند باید بدانند که این آرزو در گرو مبارزه‌ای جدی و مداوم با همه مظاهر عقب ماندگی است آزادی زنان تنها در جامعه‌ای آزاد و مبتنی بر اصول عدالت اجتماعی تأمین می‌شود و این راهی دشوار و طولانی است که باید برای رسیدن به آن از خیلی چیزها گذشت؛ گاهی حتی از منافع فردی و حتی زندگی خصوصی خود.»^{۳۹}

۱۰. منشأ انشعابات فمینیسم

فمینیسم چه در قالب جنبش و چه در قالب نظریه، به‌طور واحد و با یک گونه زاویه دید به مسائل نمی‌نگرد بلکه با توجه به شرایط خاص اجتماعی دچار انشعابات مختلف شده است. خاستگاه این انشعابات نیز پاسخ به دو پرسش است: ۱- درباری زنان چه می‌دانیم؟ ۲- چرا وضع زنان چنین است؟

... در پاسخ توصیفی «از زنان چه می‌دانیم؟» سه نظریه مشهور مطرح می‌شود:

۱- نظریه‌ی تفاوت که براساس آن جایگاه و تجربه زنان در بیش‌تر موقعیت‌ها با جایگاه و تجربه مردان در همان موقعیت‌ها تفاوت دارد.

۲- نظریه‌ی نابرابری که جایگاه زنان در بیش‌تر موقعیت‌ها نه تنها متفاوت از جایگاه مردان بلکه از آن هم کم اهمیت‌تر و با آن نابرابر است.

۳- نظریه‌ی ستمگری: رابطه‌ی زنان با مردان را باید بر حسب رابطه‌ی قدرت بررسی کرد؛ زیرا زنان علاوه بر تفاوت داشتن و نابرابر بودن، تحت قید و بند تابعیت، تحمیل و سوء استفاده و بدرفتاری مردان به‌سر می‌برند.

پاسخ‌هایی که برای پرسش دوم یعنی چرا وضع زنان چنین است؟ تنظیم شده نظریاتی تبیینی بوده تا سه نظریه‌ی فوق را تحلیل و تبیین کند... تمام نظریات فمینیستی تبیینی زیر یک‌چتر کثرت‌گرایی دموکراتیک قرار دارند... نظریه‌های تبیینی در پاسخ به این سؤال که چرا وضع زنان چنین است به سه دسته تقسیم می‌شود:

(الف) نهادهای تبیین تفاوت، که دلایل تفاوت زنان و مردان را از سه زاویه اجتماعی - زیستی، اجتماعی - نهادی و اجتماعی - روان‌شناسی تحلیل می‌کند.

(ب) نظریه‌های تبیین نابرابری‌های جنسی، که نابرابری بین زنان و مردان را از دو دیدگاه فمینیست‌های لیبرال با نگرش فردگرا یا سرمایه‌دارانه و فمینیست‌های مارکسیست به ویژه مارکسیست‌های سنتی نظیر مارکس و انگلس از دیدگاه منشأ مالکیت بررسی می‌کنند.

(پ) نظریه‌های ستمگری که در حقیقت نظریات مارکسیست‌های معاصر است که امروزه شایع می‌باشد و نگرش‌های فمینیستی رادیکال و فمینیستی سوسیالیستی را در بر می‌گیرد.

پانویس:

1. Féminism
2. Dic tion naire Robert, (paris, nouv, ed, 1979) p. 768
۳. آندره میشل، جنبش اجتماعی زنان، ترجمه دکتر هما زنجانی‌زاده، (مشهد: نیکا، ۱۳۷۴)، ص ۱۱
4. The penguin Dictionary politics, David Robertson, (U.K.: penguin book, 1985), p.125.
5. Sexism
6. Gender roles

۷. این یکی از نقش‌های متضادی است که جامعه می‌تواند بر اعضا تحمیل کند.

۸. آندره میشل، جنبش اجتماعی زنان، ترجمه دکتر هما زنجانی‌زاده، (مشهد: نیکا، ۱۳۷۲)، ص ۱۵.
۹. ع. نوابخش، زن در تاریخ، (بیجا: معرفت، پینا)، ص ۱۲.
۱۰. مارلین فرنج، جنگ علیه زنان، ترجمه نوراندخت تمدن (مالکی)، (تهران: علمی، ۱۳۷۳)، صص ۲۹ - ۲۲.
۱۱. ابراهیم زقانی، زن، نفی سلطه، توسعه همه جانبه، زن روز، (۷۲/۹/۱۳)، ص ۹.

۱۲. میشل، همان منبع
۱۳. زهرا رهنورد، زن اسلام، فمینیسم مجله سیاست خارجی، ص ۹۰، ش ۲، (تابستان ۱۳۷۴)، صص ۵۲۳-۵۲۹.
۱۴. والتین مقدم، زنان در جامعه، ترجمه ع. پیرانوند، مجله جامعه سالم، ص ۵، ش. ۲۲، (شهریور ۷۴) صص ۸- ۲۳

15. Jill M.Bystydzienski, Women transforming Politics: Worldwide Strategies For empowernent (U.S.A.: Indian U.P. , 1992), P.1.

۱۶. جمیله کدیور، زن (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۵)، ص ۱۱.
۱۷. آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۳)، ص ۷۶۳.
۱۸. میشل، همان منبع، ص ۱۲۴.

19. M. Bystydzienski, Ibid.

20. Classic sexual Politics

21. Ibid, P.2.

22. Lois Lovelace Duke, Women in politics: Out - Siders or insiders? New Jersey: Prentice Hall, 1993, P.3.

۲۳. اماری لیس توریس و دیگران، جنسیت و توسعه، ترجمه دکتر جواد یوسفیان، تهران: بانو، ۱۳۷۵، ص ۱۱۴.

۲۴. دکتر حسین بشریه، حدود و موانع مشارکت زنان در جهان سوم، سلسله مقالات سمینار مشارکت اجتماعی، دفتر امور اجتماعی استانداری تهران، ۱۳۷۲، صص ۲۶۸-۲۸۶.

25. M.Bystydzienski, Ibid, P.3 - 4.

۲۶. لارالین وود، زنان سیاستمدار بر تارک جهان، ترجمه رزا افتخاری، مجله زنان، ص ۵۰، ش. ۲۸، (فروردین ۱۳۷۵)، صص ۲۹ - ۲۷.

۲۷. دکتر بشیریه، همان منبع.

28. Alison Jaggar, Feminist Politics and human nature (U.S.A. : Rowman and Allanheld), 1993,.

29. Cittoyen.

(به نقل از: چهار تلقی از فمینیسم، مجله زنان، ص. ۵، ش. ۲۸، (فروردین ۷۵، صص ۵۲ - ۴۸)

۳۰. دکتر حسین بشیریه، تئوری‌های انقلاب (جزوه درسی)، (دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، نیمسال دوم ۷۱ - ۱۳۷۰)، ص ۱۲.

۳۱. توریس، همان منبع، ص ۷.

۳۲. مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، فرهنگ علوم سیاسی تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۱۱.

۳۳. جگر، همان منبع

۳۴. با برداشتی کلی از کتاب موج سوم اثر الوین نافلز.

۳۵. دکتر بشیریه، همان منبع، ص ۴۹.

۳۶. همان منبع، ص ۵۹.

۳۷. مقدم، همان منبع

۳۸. دکتر بشیریه، حدود و موانع مشارکت زنان در جهان سوم، صص ۲۸۶ - ۲۶۸.

۳۹. زنی که یک میلیون دلار برای سرش جایزه تعیین کردند، میرمن (ارگان شورای زنان افغانستان)، ش ۱۰ - ۹ (تابستان ۱۳۶۶)، ص ۴۳.